



## آسیب‌شناسی دیپلماسی فرهنگی در سیاست خارجی افغانستان

دکتر محمدحسین خلوصی<sup>۱</sup>

چکیده

دیپلماسی فرهنگی بُعد سوم سیاست خارجی است. به‌مثابه اهمیت دیپلماسی سیاسی و دیپلماسی اقتصادی، امروزه دیپلماسی فرهنگی از اهمیت برخوردار شده است. دیپلماسی فرهنگی می‌کوشد بر اندیشه و فکر مخاطب اثر بگذارد و با فرایند اصلاح ذهنیت، رفتار و کنش‌های سیاسی را اصلاح نماید. سیاست خارجی افغانستان در کلاسیک از دیپلماسی دارد و به همین جهت، بیش‌تر بر دیپلماسی سیاسی متمرکز بوده است. جدید بودن دیپلماسی فرهنگی نیز موجب شده که دستگاه سیاست خارجی افغانستان نتواند با آن تعامل لازم را برقرار کند. این نگاه کلاسیک به آفت روزمره‌گی در سیاست خارجی نیز منتهی شده است و راهبردهای فرهنگی، آینده‌نگر، تحول‌پذیر و زمینه‌گرا نیز مغفول واقع شده است. وضعیت رو به رشد فرهنگ سیاسی مدرن در جهان و هم‌چنین علاقه‌مندی به آن در داخل افغانستان می‌تواند موجب شکل‌گیری نگاه‌های جدیدی به سیاست خارجی شود؛ تحولی که پیوند علم، تجربه و داده‌های علمی را با سیاست خارجی قرین می‌نماید. این ارتباط، موجب توانمند شدن سیاست خارجی شده و سیاست خارجی تک‌پایه موجود را به یک سیاست خارجی فعال متکی بر شالوده‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تبدیل نماید. ظرفیت‌های قابل توجهی در جامعه کنونی افغانستان برای دیپلماسی فرهنگی وجود دارد و یک نظم و نسق جدید است که افق‌های تحول در سیاست خارجی افغانستان را فراهم نموده و دیپلماسی فرهنگی را در جایگاه واقعی آن قرار می‌دهد. منابع انسانی جوان و متخصص همراه با تعامل وسیع با جامعه جهانی، زمینه‌های لازم را برای توسعه سیاست خارجی،

۱. دکترای فلسفه سیاسی و پژوهشگر، m.kholoosi@gmail.com

علی‌الخصوص دیپلماسی فرهنگی، فراهم نموده است. به این ترتیب، بهره‌برداری از ظرفیت‌ها است که تمهیدات تحول‌آفرینی در سیاست خارجی را فراهم می‌نماید. توصیح تحلیل به‌عنوان روش ترکیبی، روش تحقیق مورد استفاده در این پژوهش است.

مفاهیم کلیدی: دیپلماسی فرهنگی، افغانستان، سیاست خارجی، سیاست بین‌دولتی، روابط فرهنگی.



بر پایه برخی از تعاریف، سیاست هنر مدیریت جامعه است. مدیریت جوامع سیاسی در عصر نئی بسیار پیچیده است؛ از وجوه پیچیده چنین مدیریتی، تغییر ذهنیت افراد و در نتیجه تغییر از واحدهای سیاسی با استفاده از ظرفیت‌های فرهنگی است. اگرچه تغییر بر ذهنیت افراد، نهادها به درازای تاریخ مورد توجه قدرت‌ها و حکومت‌ها بوده است؛ اما آنچه به صورت علمی مورد بررسی قرار گرفته، مربوط به تحولات علمی است که در این چند دهه اخیر حوزه مطالعات بین‌المللی و سیاست خارجی صورت گرفته است. دیپلماسی فرهنگی امروزه مباحث جدی در سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی است. دیپلماسی فرهنگی معطوف به رفتار افراد و دولت‌ها از طریق ایجاد تغییر در ذهنیت بازیگران سیاسی است. رفتار هر واحد سیاسی در نظام بین‌الملل مبتنی بر درک ذهنی بازیگران از نظام بین‌الملل، شرایط و تمهیداتی است یک بازیگر را به کنش و واکنش وادار می‌کند. بر این اساس، دیپلماسی فرهنگی می‌کوشد مکانیسم‌های پیچیده خود، بر درک بازیگران و اعضای جامعه‌ای به هم مرتبط بین‌المللی اثر وارد و رفتار سیاسی بازیگران را با اثرگذاری بر ذهنیت‌های آنان مدیریت نماید. این جستار در پاسخ به این سؤال است که دیپلماسی فرهنگی در سیاست خارجی افغانستان چه جایگاهی دارد و چالش‌ها و فرصت‌های فراروی آن چیست؟ موضوع مورد بررسی، جایگاه دیپلماسی فرهنگی در سیاست خارجی افغانستان است و با توجه به این زمینه خاص مطالعاتی، به دو حوزه مطالعاتی نظر دارد: نخست، مدیریت فرهنگی در محیط داخلی متأثر از کنش بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی. دوم، استفاده از ظرفیت‌های فرهنگی در محیط بیرونی که دولت افغانستان به عنوان یک قدرت سیاسی می‌تواند از منظر فرهنگی اثرگذاری‌هایی داشته باشد. نوع فعالیت در این دو محیط، روش‌هایی با هم دارند و سیاست خارجی موفق، سیاستی است که با توجه به این تفاوت، مدیریت‌گذاری آن دو و برنامه‌های متناسب با این دو محیط را تدوین نماید. در محیط دوم، توجه سیاست‌گذار به این مهم معطوف است که به ظرفیت‌های فرهنگی توجه دارد و فرهنگ ملی عنوان ظرفیت‌سازی در سیاست خارجی به کار گرفته می‌شود؛ در حالی که در محیط نخست عینت کاملاً به عکس است؛ یعنی کشوری که در معرض تنوع و چه بسا تهدیدهای فرهنگی گرفته است، می‌کوشد این عوامل تهدیدزا و چالش‌برانگیز را مدیریت کند. فعالیت در محیط نئی بیش‌تر مربوط به واحدهایی از نظام بین‌المللی است که در حوزه فرهنگی فعالند و برای



خود شأنی از مرکزیت فرهنگی قائل هستند. با استفاده از این مرکزیت‌سازی است که این از واحدهای سیاسی، دستاوردهای فرهنگی خود را صادر می‌کنند. بخش اعظم از دیپلمه فرهنگی برون‌گرا معطوف به قدرت‌های بزرگ و ایدئولوژی‌های برتر جهانی است و دولت‌هاشیه‌ای با استفاده از این ظرفیت، در صدد معرفی چهره مطلوب‌تری از خود در جهان هستند. در حالی که مدیریت فرهنگی در محیط نخست، معطوف به کشورهایی است که چنین فرهنگی ندارند و فرهنگ خارجی برای شهروندان کشورش جذابیت دارد و همین جذبت است که ترجیحات سیاسی و حقوقی ایجاد می‌کند. در پی وجود جذبه‌های فرهنگی در فریونی، چه بسا ممکن است که امنیت و ثبات سیاسی یک کشور متحول شود. این نگرانی می‌شود که مدیریت فرهنگی و پالایش فرهنگ سیاسی بیش‌تر مورد توجه واحدهای حاشه قرار بگیرد.

آسیب‌شناسی از چالش‌های دیپلماسی فرهنگی در سیاست خارجی افغانستان، جستاری زمینه‌گرا است. این زمینه‌گرایی از چند جهت مورد اهتمام است: به وضعیت کنونی فرسی افغانستان توجه دارد؛ به مقدرات دولت افغانستان توجه دارد و از رویکرد آلمان‌گرا فاصله دارد؛ هدف‌محور است و با همین هدف‌محوری است که در پایان پیشنهاد مشخصی را نیز ارائه می‌دهد و خود این پیشنهادها نیز به عمل‌گرایی نظر دارد.

## ۲. چستی دیپلماسی فرهنگی

دیپلماسی فرهنگی - چنان‌که از عنوانش پیدا است - معطوف به ظرفیت‌های فرهنگ پیشبرد اهداف سیاست خارجی است و برخلاف دیپلماسی سیاسی که اثرگذاری بر تصمیم‌سیاسی را در نظر دارد، در پی اثرگذاری بر ذهنیت‌های ملل دیگر است. دیپلماسی فرهنگه تعامل دوجانبه ملت‌ها نظر دارد که می‌کوشند شناخت بهتری از همدیگر داشته باشند. از «گیفورد مالون»، دیپلماسی فرهنگی عبارت است از معماری یک بزرگراه دوطرفه به‌منظور کانال‌هایی برای معرفی تصویر واقعی و ارزش‌های یک ملت و در عین حال، تلاش برای در درست تصاویر واقعی از سایر ملت‌ها و فهم ارزش‌های آنان (Malone, 1988; 11-12).

دستیابی به ارزش‌های مشترک بر اساس تعامل فرهنگی، مقوله‌ای است که کسانی «فرانک نینکوویچ» نیز در تعریف دیپلماسی فرهنگی بر آن تأکید می‌کنند. از نظر وی، دیپلمه





نگی، تلاش برای ارتقای سطح ارتباطات و تعامل میان ملل جهان است که با هدف طراحی بنیاد نهادن تفاهم‌نامه‌ها و توافقاتی به انجام می‌رسد که بر اساس آن، دستیابی به ارزش‌های مشترک امکان‌پذیر می‌شود (Ninkovich, 1196; 3). این در حالی است که بنا به تعریف «میلتون بنگز»، دیپلماسی فرهنگی عبارت است از مبادله ایده‌ها، اطلاعات، هنر، نحوه زندگی، نظام شی، سنت‌ها و اعتقادات به منظور دستیابی به مفاهیم مشترک و تقویت تفاهم متقابل میان آنها و کشورها (Cummings, 2003; 1-2).

از مجموع این سه تعریف می‌توان استنتاج کرد که دیپلماسی فرهنگی به فهم مشترک و ارزش‌های مشترک نظر دارد و این مهم را از طریق تعامل فرهنگی میان ملت‌ها پیگیری می‌کند. پی این تعامل فرهنگی است که شناخت بیش‌تری میان ملت‌ها حاصل می‌شود و این تصاویر می‌از ملل است که مبنای تعامل برای خلق ایده‌ها، مفاهیم و ارزش‌های مشترک فراهم می‌کند. دیپلماسی فرهنگی، دیپلماسی نوینی است که به‌طور مشخص در قرن نوزدهم توسط فرانسه

ع گردید که در آن بهره‌مندی از مطبوعات و رسانه‌ها در ارتباط مستقیم با ملت‌ها حایز اهمیت بوده است (خزاعی و محمدوندی، ۱۳۸۸: ۱۰۹). بنیاد اندیشه تاسیس ۱۳۹۴  
بنیاد جهانی شدن، اهمیت دیپلماسی فرهنگی را بیش‌تر نموده و تحولات بنده در تکنولوژی‌های ارتباطی، امکانات گسترده‌ای را برای این نوع از دیپلماسی فراهم کرده است.

### ۳. اهداف دیپلماسی فرهنگی

چنان‌که در تعریف دیپلماسی فرهنگی گذشت، دیپلماسی فرهنگی به‌بالتعامل دو طرفه، خلق ارزش‌ها و هنجارهای مشترک است؛ اما این اهداف دیپلماسی فرهنگی است. مؤلفه‌های گوناگونی ذیل این کلیت می‌گیرد که به‌صورت جزئی‌تر، عناوین مهم آن در ذیل به‌عنوان اهداف دیپلماسی فرهنگی مورد بررسی قرار داده می‌شود.

### ۱-۳. قبض و بسط ایدئولوژی‌های سیاسی

رابطه فرهنگ و سیاست خارجی از گذشته دور مورد توجه دولت‌ها بوده است و صرفاً این

» دیپلماسی فرهنگی به فهم مشترک و ارزش‌های مشترک نظر دارد و این مهم را از طریق تعامل فرهنگی میان ملت‌ها پیگیری می‌کند. در پی این تعامل فرهنگی است که شناخت بیش‌تری میان ملت‌ها حاصل می‌شود و این تصاویر واقعی از ملل است که مبنای تعامل برای خلق ایده‌ها، مفاهیم و ارزش‌های مشترک فراهم می‌کند.»



دیپلماسی فرهنگی است که در این یکی دو قرن اخیر مورد توجه دولت‌ها قرار گرفته است. شاید بتوان گفت از وجوه متمایز جهان مدرن با ادوار گذشته تاریخ، تضاد ایدئولوژیک بوده باشد. نزاع‌های عمدتاً مذهبی دوران قبل از مدرنیته در جهان پس از رنسانس، به فراورد ذهنی بشر تغییر ماهیت داد. این فراورده‌های ذهنی بشر را - هنگامی که همانند یک دین به مدیریت کلان فرهنگی و سیاسی می‌انجامد - می‌توان به ایدئولوژی تعریف کرد. جهان پینه مدرنیته ذیل تمدن‌های دینی طبقه‌بندی می‌شد و جهان پس از عصر مدرن ذیل روایت‌های از حیات بشر صورت‌بندی می‌شود.

در این جا می‌توان به نقش ایدئولوژی‌های بین‌المللی چون ناسیونالیسم (انقلاب فرا: بلشویسم (انقلاب روسیه)، لیبرالیسم اقتصادی (اروپای غربی و آمریکای شمالی)، دارو: اجتماعی (نظریه استعمارگران اروپایی)، هیتلریسم (راسیسم و رسالت نژاد آریایی انترناسیونالیسم پرولتاریایی (بلوک شرق) اشاره کرد.

بر این اساس، بسط یک ایدئولوژی خاص و قبض دیگری (غیر)، از مؤلفه‌های مهم سیاست خارجی دولت‌های عصر مدرن است. بارزترین سیمای چنین دیپلماسی را در طول بیستم می‌توان مشاهده کرد؛ پس از پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م در روسیه و برقراری مارکس به عنوان ایدئولوژی مسلط در اتحاد جماهیر شوروی، جهان در یک نزاع ایدئولوژیک قرار گرفت. سوسیالیسم و مارکسیسم در یک بلوک و لیبرالیسم و کاپیتالیسم در طرف دیگر، این منازعه فراه را به پیش می‌بردند.

پس از فروپاشی بلوک شرق، لیبرالیسم به عنوان ایدئولوژی برتر به جهان عرضه می‌شد. برخی از متفکران هم چون «فوکویاما»، ایدئولوژی لیبرالیسم را به عنوان پایان تاریخ قلمداد می‌پیشرفت تکنولوژی ارتباطات، تمهیدات جهانی شدن بر مبنای حقوق بشر و ارزش‌های از را فراهم کرده است که همه بر اساس همین ایدئولوژی به جهانیان عرضه می‌شود. جهانی: پروسه لیبرالیزه شدن جهان است و دیپلماسی فرهنگی در سطح بین‌المللی می‌کوشد این م به تحقق برساند.

البته وجه ایدئولوژیک دیپلماسی فرهنگی با تأمین منافع ملی، خصوصاً منافع قدرت‌های جهانی در سطح بین‌المللی، نیز درهم تنیده است. ایدئولوژی در این گونه موارد بیش تر ما



بری دارد و در واقع، دولت‌های ایدئولوگ به‌عنوان یک ظرفیت سیاسی به این مقوله می‌نگرند. جذبه‌های ایدئولوژیک گفتمان‌های فرهنگی، ظرفیت‌های تأمین منافع ملی خود را ارتقا بخشند. بر این اساس، عناصر و دلالت‌های ایدئولوژیک صرفاً ارزش و هنجارهای اخلاقی و انی نیستند؛ اگرچه چنین نشان داده می‌شوند. به عبارت دیگر، در عالم سیاست‌گذاری اهداف نی دولت‌ها در پشت نقاب این مؤلفه‌های به ظاهر ایدئولوژیک حضور دارد.

برای قدرت‌های بزرگ و ایدئولوژیک، دیپلماسی فرهنگی به‌عنوان قدرت نرم مورد توجه قرار گیرد. قدرت نرم عبارت است از «توانایی یک دولت در رسیدن به اهداف مطلوب از طریق اد جذب و کشش و نه با استفاده از قوه قهریه و زور». نظریه‌پردازانی چون «جوزف نای» مال قدرت نرم را از طرقی هم‌چون بسط و گسترش روابط با متحدان و تعاملات فرهنگی بر می‌داند. چنین سیاستی، سرانجام، منجر به محبوبیت دولت‌ها نزد افکار عمومی کشور مقصد شود و نیز کسب حیثیت و اعتبار و وجهه بین‌المللی برای دولت‌ها را دربردارد (خانی، ۱۳۸۴: ۱).

## بنیاد اندیشه

## ۲-۳. هویت‌سازی

از دیگر اهداف مهم در دیپلماسی فرهنگی، هویت‌سازی است. اگر فرهنگ را شیوه و محصول مل انسان اجتماعی با محیط خود بدانیم و دولت ملی را نیز قالب رسمی ظهور و بروز ننگ‌های ملی در ورای مرزهای سرزمینی فرض کنیم، می‌توان از فرهنگ دولت یا چگونگی مل فرهنگ‌های ملی با محیط بین‌المللی یا رفتار دولت ملی در روابط خود با دولت‌ها و ن‌های دیگر سخن گفت و پرسید: «رفتار یک دولت در محیط بین‌المللی چگونه و تا چه ن از فرهنگ ملی آن کشور تأثیر می‌پذیرد؟» برای پاسخ به این سؤال، می‌توان در مطالعه ابعاد نگی سیاست خارجی به «هویت»، به‌عنوان مفهومی کلیدی، توجه کرد؛ در همین چارچوب، رتسون» با صراحت ادعا می‌کند «دولت به میزان قابل ملاحظه‌ای، یک برساخته فرهنگی ت.» (رابرتسون، ۱۳۸۰: ۲۳۵).

هویت‌سازی با انگیزه‌های گوناگونی می‌تواند صورت گیرد. دولت‌های بزرگ و عمدتاً ولوژیک تبیین‌های جهان‌گرا از هویت ارائه می‌دهند. هدف باطنی در پشت هویت‌سازی، اد وضعیت مرکز- پیرامون است. دولت‌هایی که در نقش مرکزی قرار می‌گیرند، شأن صدور



فرهنگ و یا مولد فرهنگی برای خود قائل هستند. هویت‌سازی جهان‌شمول از وجوه پیچیده سیاست خارجی است. داده‌های دولت‌ها در این خصوص کلیتی از مؤلفه‌ها را می‌شود که به‌عنوان اجزا در کنار هم، فرهنگی را عرضه می‌دارند که به دلالت‌های غیر مدعی فرهنگ برتر انسانی هستند.

هویت‌سازی در دولت‌های کوچک و متأخر که پس از ظهور نظام دولت-ملت گرفته‌اند، عمدتاً جنبه‌های تاریخی دارد و این دولت‌ها در صدد ایجاد پیشینه تاریخی برای هستند. بخش عمده‌ای از هویت‌سازی‌های جعلی و احیاناً تحریف‌شده، مربوط به این نوع هویت‌سازی است. امپراتوری‌های گذشته حاکمیت‌های گسترده‌ای به‌لحاظ وسعت سرز داشته‌اند که پس از ظهور نظم مبتنی بر دولت-ملت، این نظم مبتنی بر امپراتوری به دولت کوچک تغییر وضعیت داده است. هر دولت کوچکی در این محیط فرهنگی تلاش دارد، میراث مشترک را به نفع خود بهره‌برداری نموده و دولت کنونی خود میراث‌دار انحصاری آن امپراتوری تاریخی قلمداد نماید. نوع نگاه ایر هویت تاریخی ایران باستان و خراسان دوره اسلامی در چنین وضعیتی می‌گیرد.

نوع دیگری از هویت‌سازی معطوف به ایجاد پیشینه تاریخی برای دولت تازه‌تأسیس است و هدف از ایجاد چنین هویتی، اثبات اصالت تاریخی است. به‌عنوان یک دولت مجعول، رژیم اسرائیل بیش‌ترین فعالیت هویت‌سازی فرهنگی را به انجام رسانیده و تعداد قابل توجهی از موزیم تاریخی را ایجاد کرده است. این فعالیت‌ها معطوف به یک هدف است. این‌که بیت‌المقدس و نواحی اطراف آن از منظر تاریخی متعلق به یهود بوده و آنان حق دارند این سرزمین آبابی و اجدادی خود را داشته باشند.

”دیپلماسی فرهنگی عرضه‌نمودن برون‌دادهای فرهنگی و تمدنی یک کشور در محیط بیرونی است. هدف از این عرضه فرهنگی، تغییر ذهنیت‌ها و تصویرهای ایجادشده در محیط بین‌المللی است. کسب اعتبار بین‌المللی از جهات متعددی برای دولت‌ها حایز اهمیت است و این اعتبار، موجب ارتقای نقش بازیگری واحدهای سیاسی در سیاست بین‌الملل می‌شود.“

### ۳-۳. کسب وجهه و اعتبار بین‌المللی

از دیگر اهداف مهم در دیپلماسی فرهنگی، ترسیم چهره مطلوب‌تری از یک واحد سیاسی عرضه بین‌المللی است. دیپلماسی فرهنگی عرضه‌نمودن برون‌دادهای فرهنگی و تمدنی یک کشور در محیط بیرونی است. هدف از این عرضه فرهنگی، تغییر ذهنیت‌ها و تصویرهای ایجاد





محیط بین‌المللی است. کسب اعتبار بین‌المللی از جهات متعددی برای دولت‌ها حایز اهمیت است و این اعتبار، موجب ارتقای نقش بازیگری واحدهای سیاسی در سیاست بین‌الملل می‌شود. منظر اقتصادی موجب جذب سرمایه‌های بیرونی شده و احياناً ظرفیت‌های توریستی یک کشور را شکوفا می‌کند.

تلاش برای رسیدن به یک اعتبار بین‌المللی، در خصوص کشورهای بی‌ثبات و احياناً دولت‌های نیه‌ای، اهمیت مضاعف دارد. دولت‌های بی‌ثبات که معمولاً دیگر ملل آن‌ها را با ورشکستی عرصه سیاست و جامعه می‌شناسند، می‌کوشند زوایای دیگری از فرهنگ سیاسی و اجتماعی خود را به نمایش بگذارند تا سیمای موجود در رسانه‌های جمعی اصلاح شود و ملت‌های دیگر نند درک درستی از این واحد سیاسی داشته باشند. در واقع، این دولت‌ها می‌کوشند با پشتوانه‌نگی بر نقاط ضعف خویش در سیاست خارجی غالب شوند و این، یکی از محورهای مهم رابطه نزدیک سیاست خارجی با مجامع و محافل فرهنگی است.

شاید بهترین مورد در این خصوص دولت افغانستان باشد؛ به این معنا که تصویری که در افکار بین‌المللی از افغانستان ارائه می‌شود، این کشور را فرو رفته در جنگ‌ها و منازعات درونی نشان دهد که در آن نظم سیاسی وجود نداشته و همین امر زمینه را برای تروریسم بین‌المللی و بدست آمدن مواد مخدر در سطح جهان فراهم کرده است؛ در حالی که این بخش کوچکی از واقعیات افغانستان کنونی است. دولت افغانستان در روند جدید در محورهای رسانه و ارتباطات، آموزش و ورزش، ایجاد مراکز دانشگاهی، آزادی بیان و دیگر آزادی‌های مدنی پیشرفت قابل ملاحظه‌ای داشته است. این دیپلماسی فرهنگی سیاست خارجی افغانستان است که می‌تواند تصویر معتری از این کشور ارائه کرده و سیمای موجود در رسانه‌ها را اصلاح کند.

### ۳-۴. تعامل و پالایش فرهنگی

چنان‌که در تعریف دیپلماسی فرهنگی عنوان شد، دیپلماسی فرهنگی به تعامل دو سویه است که در حوزه فرهنگی نظر دارد. این تعامل، موجب پالایش فرهنگی می‌شود؛ چون فرهنگ هئیت انسان‌ها سر و کار دارد و فرهنگ‌های متعدد چه بسا مؤلفه‌های مجذب‌کننده‌ای داشته‌اند که در ذهنیت افراد اثر گذاشته و شناخت آن‌ها را نسبت به زیست فردی و اجتماعی بول نمایند. آنچه در این خصوص اهمیت دارد، نقش فعال دولت‌ها در این مواجهه است.





تعامل فرهنگی فعال است که به مهندسی فرهنگی می‌انجامد و در غیر آن صورت، به استه  
فرهنگی منجر خواهد شد.

جهان کنونی، جهان مدرن است و حتی دولت‌های منتقد مدرنیته نیز در درون همین پارا  
مدرن به سر می‌برند. مدرنیته به جایگاه والای عقلانیت اعتقاد دارد و همین عقلانیت است  
مبنای تعامل و در نتیجه به‌عنوان مبنای پالایش فرهنگی عمل می‌کند. در جریان تعامل و پالا  
فرهنگی است که فرهنگ افسون‌زدایی شده و روز به روز از خرافه‌گرایی فاصله می‌گیرد. پالا  
فرهنگی، در صورت عدم مدیریت، می‌تواند از دو جهت آسیب‌هایی را نیز به همراه داشته با،  
نخستین وجه آن، به استحاله فرهنگی نظر دارد و این خطر در جوامع دینی بیش‌تر است؛ زیرا  
این جوامع، گزاره‌های متافیزیکی به‌عنوان دانش فقه از جایگاه برتری برخوردار است. مهند  
فرهنگی به مدیریت این تضادها نظر دارد که میان متافزیک و عقلانیت ارتباط وثیقی برا  
نماید. وجه دوم، نبود مدیریت به واکنش اجتماعی افراد معطوف است که ممکن است به نفی  
ارزش‌های مدرن منتهی شده و جریان‌های افراطی را در حوزه جامعه و سیاست به اعتبار گفته  
برساند؛ مشکلی که هم‌اکنون بنیادگرایی دینی در آن گرفتار شده است.

سیمای مطلوب این مهندسی فرهنگی آن است که تبیین‌های عقلانیت‌محور، انعطاف‌پا  
هویت‌گرا و مدنیت‌پرور از دانش فقه ارائه شده و در این چارچوب پالایش فرهنگی صو  
گیرد.

#### ۴. الزامات و نیازمندی‌ها

دیپلماسی فرهنگی، راهبرد فراگیری است که اثرگذاری بر ذهنیت عموم ملل دیگر را در  
دارد. بر این اساس، دیپلماسی فرهنگی با دیپلماسی سیاسی متفاوت است. برحسب این تفاو  
دیپلماسی فرهنگی الزامات و نیازمندی‌های خاص خود را دارد که به‌طور گذرا در زیر برر  
می‌شود.

#### ۴-۱. درک اهمیت فرهنگی سیاست

سیاست در روزگار ما با مقوله قدرت گره خورده است؛ امر سیاسی امری است که در  
پای قدرت به میان می‌آید؛ اما قدرت آن‌گونه که در گفتمان کلاسیک تصور می‌شد- که عبا



ت از حاکمیت و یا داشتن زور برای اعمال اراده حاکمیت - دیرگاهی است که جذابیت خود از دست داده است. بر اساس رهیافت فوکویی از قدرت، قدرت مقوله‌ای است اجتماعی که تمام بخش‌های جامعه حضور دارد. قدرت یک کلیت واحدی نیست که دولت و یا سازمانی کل را تصاحب کرده باشد. قدرت شبکه‌ای از روابط درهم تنیده در جامعه است که به شکل ری‌رگ‌های ریز در لایه‌های مختلف جامعه حضور دارد. چنین رهیافتی به قدرت امروزه بیش همه در سیاست بین‌المللی حضور دارد. چنین است که در دهه‌های واپسین قرن بیستم، مؤلفه‌ایدی در سیاست خارجی عنوان می‌شود و روز به روز به اهمیت آن افزوده می‌شود. این مؤلفه همان قدرت نرم است که درک فرهنگی از سیاست دارد و به جای اثرگذاری بر تن، اثرگذاری ذهن انسان‌ها را هدف‌گذاری کرده است. جوزف نای، از نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل، به نین درکی از سیاست خارجی و روابط بین‌الملل نظر دارد. او در کتاب «کاربرد قدرت نرم» بر عقیده است که قدرت نرم، توجه ویژه‌ای به اشغال فضای ذهنی کشور دیگر از طریق ایجاد آذوبه است و نیز زمانی یک کشور به قدرت نرم دست می‌یابد که بتواند «اطلاعات و دانایی» به‌منظور پایان‌دادن به موضوعات مورد اختلاف به کار گیرد و اختلافات را به‌گونه‌ای ترسیم کند که از آن‌ها امتیاز گیرد (نای، ۱۳۸۲: ۱۰). این قدرت فرهنگی زمانی اعمال می‌شود که یک کشور سایر کشورها را به چیزی وادار کند که آن را می‌خواهد. وجه پیچیده این فرایند در این است که توانایی تأثیرگذاری به آنچه دیگر کشورها می‌خواهند، با منابع نامحسوسی مثل فرهنگ، تئولوژی و نهادها ارتباط دارد (بنگرید: شیلر، ۱۳۷۷: ۱۰۰).

دیپلماسی فرهنگی، روایت متمدنانه از ظرفیت‌های فرهنگی و اجتماعی یک ملت و یا یک تمدن برای دیگر ملل و دیگر تمدن‌ها است. زمانی که این مهم با استقبال دیگر ملل مواجه می‌شود، قدرت فرهنگی یا همان قدرت نرم شکل می‌گیرد. بر این اساس، مهم‌ترین پیش‌نیاز دیپلماسی فرهنگی، تغییر در نوع نگرش به سیاست خارجی است؛ نگرشی که به‌مثابه چانه‌زنی‌های دو و یا چندجانبه به برگزاری همایش‌های فرهنگی، حضور در رسانه‌های جمعی، انتشار کتاب و مجله ... اهمیت قائل است.

## ۲-۴. وجود نیروهای فرهنگی

پژوهش‌گرانی که درباره قدرت نرم تحقیق کرده‌اند، موفقیت قدرت نرم را در سطح قدرت‌های بزرگ، به عوامل متعددی مرتبط دانسته‌اند. ترویج زبان و ادبیات، تبلیغ آرمان‌ها



و ارزش‌های متعالی، موقعیت ایدئولوژیکی، ارتباط دیپلماتیک مناسب و گسترده، مناسبان مبادلات فرهنگی، ارائه تصویر مطلوب از خود، بهره‌گیری مناسب از اطلاعات و فرهنگ راستای مقاصد دیپلماتیک، طراحی و اتخاذ استراتژی‌ها و سیاست‌های مقبول، زدودن ذهنیت تاریخی منفی، کسب جایگاه علمی پیشرفته و فناوری‌های تکنولوژیکی، توان‌مندی اقتصاد بالا، قدرت شکل‌دهی و کنترل افکار عمومی، قدرت نفوذ در باورها و نگرش‌ها، برخورداری شبکه‌های خبری جهان‌گستر و قدرت تولید و توزیع محصولات رسانه‌ای متنوع به کشوره نفوذ در رسانه‌های بین‌المللی از متغیرهایی‌اند که در اثرگذاری قدرت نرم خصوصاً برای قدرتهای جهانی اهمیت دارد (نای، ۱۳۸۲: ۴۵). افزون بر آن، برخورد مناسب و اتحاد مواضع در برخورد با بحران‌های بین‌المللی، ارائه خدمات بشردوستانه، رعایت استانداردهای حقوق‌محور از جنبش‌های سبز و محیط زیست، مشارکت در جنبش‌های صلح‌طلب و نیروهای صلح، تشکیل انجمن‌های دوستی با کشورهای مختلف، حضور گسترده در جوامع فرهنگ‌رایزنی‌های فرهنگی در سطح وسیع، در ایجاد و تقویت قدرت فرهنگی مؤثرند (میلسن، ۸۸: ۵۶). برخی از نویسندگان حوزه روابط بین‌الملل، عوامل مؤثر دیگری را در تولید و تقویت قدرت نرم و سخت ذکر نموده‌اند که عبارت‌اند از: وضعیت جغرافیایی، ظرفیت صنعتی، ارتباط استعدادهای علمی، اختراعات، ابتکارات، سازمان اداری و دولتی، ایدئولوژی و اخلاق اجتماعی. اطلاعات و سطح آگاهی، خرد رهبری و روحیه ملی (کاظمی، ۱۳۶۹: ۱۳۸).

این عوامل متعدد و چندوجهی به خوبی نشان می‌دهند که دیپلماسی فرهنگی فعالیتی به پیچیده در سیاست خارجی است و زمانی به درستی به کار گرفته می‌شود که متناسب با اهداف تعیین‌شده، افراد متخصص این فرایند را به اجرا بگذارند. دو سطح از نیروها در این خصوص نقش برجسته دارند: فعالان فرهنگی که ظرفیت‌های تمدنی یک فرهنگ را بتوانند برای دیگر عرضه کنند. سطح دوم، مدیران و سیاست‌مدارانی که میان این عرضه فرهنگی و منافع ملی سطح کلان رابطه برقرار نموده و سیاست و فرهنگ به‌طور هم‌زمان در راستای پیشبرد منافع به کار گرفته می‌شود.

#### ۳-۴. نهادها و سازمان‌های اختصاصی

از دیگر نیازهای مهم در دیپلماسی فرهنگی، نهادهای اختصاصی این حوزه است. در سال‌های اخیر، متناسب با این نیازمندی، برخی از سازمان‌ها جای خود را در سیاست خارجی باز کرده



جمن‌های دوستی از سال ۱۹۶۵ و با همکاری‌های بین‌المللی یونسکو به وجود آمدند و از آن تاریخ تا کنون پیوسته بر نقش تعیین‌کننده آن‌ها در معادلات بین‌المللی افزوده شده است. این ادعا می‌تواند به‌عنوان مشاوران ارزشمندی برای نهادهای دولتی و سایر سازمان‌های غیر دولتی بین‌المللی باشند و از توانایی و ظرفیت مناسبی در جهت گسترش پیوندهای علمی، فرهنگی، سعه روابط دوستانه میان جوامع مختلف و تحکیم صلح و دوستی ملی و جهانی برخوردار شوند. از همین روی است که امروزه این انجمن‌ها به نحو فزاینده‌ای در حال رایش و توسعه کمی و کیفی هستند.

تصویرهای

ارائه شده از

دولت‌های فرو رفته

در جنگ نیازمند

بازسازی است. این

بازسازی را صرفاً

سیاست‌گذاران و

برنامه‌ریزان زمانی

می‌توانند به درستی

تعریف کنند که

برداشت‌ها و

تبیین‌های درست و

آشنایی با ظرفیت‌های

موجود بین‌المللی

برای سیاست خارجی

کشور خویش داشته

باشند.

”

سازمان‌های فرهنگی مردم‌نهاد از دیگر نهادهای قابل توجه در این حوزه است. ن گونه از نهادها در سطح بین‌المللی و فراملی حضور دارند و ظرفیت‌های و بی برای دیپلماسی فرهنگی به‌شمار می‌روند. از دیگر ظرفیت‌ها، نهادهای بسته به سازمان ملل متحد هستند که گستره جهانی دارند و هر کشوری متناسب فعالیت فرهنگی خود می‌تواند از آن بهره‌برداری کند. ایجاد نهادهای دوجانبه و ندجانبه میان دولت‌ها از دیگر سازوکارهای نهادی است که می‌تواند در پیشبرد پلماسی فرهنگی مهم باشد.

## بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴

### ۴-۴. فرایندهای انعطاف‌پذیر و زمینه‌گرا

منظور از فرایندهای انعطاف‌پذیر، توجه بازیگران سیاسی به جایگاه کشور ویش و ظرفیت‌های فرهنگی خاص آن است. دیپلماسی فرهنگی اگرچه امل‌گرا و در پی ایجاد ارزش‌های مشترک است؛ اما این مهم به توجه باست‌گذاران نیازمند است که در چه حوزه‌هایی می‌توان چنین نقشی را ایفا

د و اولویت‌های سیاست خارجی یک کشور به کدام‌یک از این حوزه‌ها نیازمندی دارد. در قع، قبض و بسط ایدئولوژی به‌عنوان یک هدف، ارتباط چندانی به دولت‌های کوچک ندارد از همان نخستین حله مربوط به قدرت‌های برتر است؛ ولی در مقابل، شناسایی ظرفیت‌های صادی و تاریخی برای دولت‌های کوچک و حاشیه‌ای ممکن است اهمیت فراوانی داشته ند؛ هم‌چنین برای دولت‌هایی چون افغانستان، شناخت‌دهی بهتر از جامعه و سیاست در کشور چنین اهمیتی برخوردار است. تصویرهای ارائه شده از دولت‌های فرو رفته در جنگ نیازمند سازی است. این بازسازی را صرفاً سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان زمانی می‌توانند به درستی





تعریف کنند که برداشت‌ها و تبیین‌های درست و آشنایی با ظرفیت‌های موجود بین‌المللی سیاست خارجی کشور خویش داشته باشند.

## ۵. چالش‌ها در دیپلماسی فرهنگی افغانستان

در این بررسی تلاش گردید دیپلماسی فرهنگی با اهداف و الزامات آن به‌طور فشرده بررسی قرار گیرد و متناسب با آن چالش‌های دیپلماسی فرهنگی در سیاست خارجی افغانا واکاوی می‌گردد. جستار از دیپلماسی فرهنگی در سیاست خارجی افغانستان با خطر آرمان؛ مواجه است. دیپلماسی فرهنگی از مقوله‌های نسبتاً جدید است و آنچه در بیش‌تر منابع توجه قرار گرفته است، ناظر به قدرت‌های بزرگ جهانی است که فرایند جهانی‌شدن را به‌خاص مدیریت می‌کنند و یا در پی جهانی‌سازی هستند. از طرف دیگر، حاکمیت در افغانا با از هم‌گسیختگی و سپس نابسامانی‌های سیاسی مواجه بوده است. در چنین وضعیتی، از ابتدا لازم است که مواظبت شود تا بحث و بررسی معطوف به شرایط موجود و با توانمندی امکانی حاکمیت سازگار باشد. توان بالقوه دولت را بایست در نظر گرفت و مبتنی بر این بالقوه، وضعیت بالفعل را سنجید. با چنین درک واقع‌گرا از سیاست خارجی افغانستان در دیپلماسی فرهنگی، این مهم را به‌سنجه گرفت.

### ۵-۱. فقدان مدیریت و سازماندهی فرهنگ عقلانی

عقلانیت جوهر مدرنیته است. بسیاری از مؤلفه‌های زیست مسالمت‌آمیز و مدنی، به‌یک مطلوبیت در حیات سیاسی و اجتماعی، به عقلانیت برمی‌گردد. افغانستان از منظر فره کشوری پیرامونی است؛ یعنی تولیدات فرهنگی در بیرون از افغانستان - چه به‌صورت ارز و هنجارهای جهان‌شمول و چه به‌صورت ارزش‌ها و هنجارهای خاص - تولید می‌شود و د کشور به مصرف می‌رسد. چنین وضعیتی می‌تواند به تنش‌های فرهنگی و در نتیجه به تنش سیاسی بینجامد. مهندسی فرهنگی در سیاست خارجی به‌دنبال آن است که حاصل این امتز تنوعات فرهنگی را به‌گونه‌ای مهندسی کند که فراورده‌های آن به غنای و گسترش عقده در حوزه فرهنگی بیانجامد.

پس از شکل‌گیری روند جدید، افغانستان به‌صورت پرشتاب در ارتباط با جامعه جهانی





ت؛ اما همانند بسیاری دیگر از زمینه‌ها، در حوزه فرهنگی بازیگر فعالی نبود. فرصت نسبتاً کمی فراهم شده بود تا جهان درک بهتری از افغانستان داشته باشند. اگر در این چند سال روابط

” پس از شکل‌گیری روند جدید، افغانستان به صورت پرشتاب در ارتباط با جامعه جهانی قرار گرفت؛ اما همانند بسیاری دیگر از زمینه‌ها، در حوزه فرهنگی بازیگر فعالی نبود. فرصت نسبتاً خوبی فراهم شده بود تا جهان درک بهتری از افغانستان داشته باشند. اگر در این چند سال روابط فرهنگی با جهان خارج هدفمند می‌بود، نتیجه این دیالوگ و دیالکتیک‌های فرهنگی می‌توانست به یک عقلانیتی بینجامد که در پرتو آن می‌شد از خشونت‌آفرین موجود فاصله گرفت. ”

نگی با جهان خارج هدفمند می‌بود، نتیجه این دیالوگ و دیالکتیک‌های فرهنگی می‌توانست به یک عقلانیتی بینجامد که در پرتو آن می‌شد از خشونت‌آفرین موجود فاصله گرفت. فقدان مدیریت فرهنگی با شکل‌گیری فرهنگی دو قطبی گردید که در یک طرف بنیادگرایی قرار می‌گرفت و در طرف دیگر لائیسزم مدرن. در واقع، در این فرایند، سنت‌ها به تهدید مبدل شد و تبادل فرهنگی به تنازع فرهنگی انجامید. کنون ایدئولوژیک شدن هردو طیف (بنیادگرایی اسلامی و لائیسزم مدرن) منازعه جهانی‌بینی‌ها منتهی شده است.

## ۲-۵. عدم اهتمام به مدیریت فرهنگی منازعات سیاسی

انسجام داخلی و یکدست بودن جامعه به لحاظ قومی و مذهبی، یکی از عوامل تأثیرگذار در سیاست خارجی کشورها است. در جوامعی که به لحاظ قومی و مذهبی از تنوع زیادی برخوردار هستند، گرایش‌ها و انتظارات گوناگون می‌شود. در نظام جامعه باعث می‌شود سیاست خارجی تحت تأثیر قرار گیرد. بخشی از ریشه‌های بحران در افغانستان ماهیت فرهنگی دارد. به‌طور مشخص، جنگ افغانستان ماهیت ایدئولوژیک دارد و

عوامل و ارزش‌های دینی هم‌اکنون به عوامل تهدیدکننده ژئوپولیتیک تبدیل شده است. در میان سیاست‌های موجود در سیاست خارجی افغانستان، نگارنده در خصوص سیاست‌های منطقه‌ای افغانستان بر این مؤلفه بیشتر تأکید دارد. آنچه امروزه در مدارس پاکستان به عنوان بنیادهای فرهنگی ارائه می‌شود، متغیر مهم در تهدید و ثبات و امنیت ملی افغانستان به‌شمار می‌آید. چنین است که عوامل فرهنگی به عوامل ژئوپولیتیک منتهی شده است و مدیریت چنین وضعیتی با توسل به زور و به‌کارگیری قدرت سخت فراهم نخواهد شد. هنگامی که جنگ از سیاست مذهبی برخوردار است، مدیریت منازعه با قدرت سخت بسیار دشوار است و تحولات در افغانستان نیز نشان داد که با ابزار و عناصر مربوط به قدرت سخت نمی‌توان این وضع را مدیریت کرد. در مقابل با رویکردهای فرهنگی می‌توان چنین امیدواری را داشته باشیم.



دولت کنونی افغانستان گویا به این نتیجه رسیده است و به صورت آگاهانه می‌کوشد با اس از عناصر قدرت نرم آسیب‌های این منازعه را حداقل سازی کند. برگزاری دو اجلاس یک سطح ملی در داخل افغانستان (نشست سراسری علما در کابل) و یکی در سطح جهان اسلام بیرون از افغانستان (نشست علمای جهان اسلام در عربستان) با چنین درکی از سیاست خا صورت می‌گیرد. اگر ماهیت جنگ در افغانستان را حداقل در وجه تروریستی آن اعتقادی بنی تأکید بر گزینه‌های فرهنگی اجتناب‌ناپذیر است. این تأکید بدان معنا است که دیپلماسی فره لازم است به مثابه دیپلماسی سیاسی و دیپلماسی اقتصادی جایگاه خود را در سیاست خا افغانستان بازیابد و تمام تمهیدات لازم را در این خصوص فراهم کند. برگزاری چند اجلاس سطح علما و فقهای امت اسلامی حداقلی از این گونه اقدامات است. در چنین وضعیتی، سی خارجی هم به اقدامات ایجابی و هم به اقدامات سلبی نیازمند است. نهادهای مربوط به سی خارجی افغانستان بایست رصد فرهنگی داشته باشند و تمام آنچه را به تهدیدات سیاسی ه شده است، با ایجاد مانع از گسترش آنان در حوزه ملی اقدام نمایند. چالش مهم در همین است که دولت افغانستان برای جلوگیری از گسترش جانب فرهنگی بنیادگرایی در کشور خ اقدام قابل توجهی نکرده است.

### ۳-۵. تساهل در مدیریت میراث فرهنگی - تمدنی

واحدهای سیاسی امروز متأثر از نظم و ستفالی است و در برقراری چنین نظمی در دولت‌ها و امپراتوری‌های بزرگ تجزیه شده و هرکدام به نامی مسما گردیده است. م فرهنگی مشترک میان چند واحد سیاسی، محل تنازع فرهنگی میان این دولت‌ها بوده است قاعده در میان دولت‌های هم‌جوار در منطقه جنوب غرب آسیا نیز وجود داشته است. برخ دولت‌های هم‌جوار توانسته‌اند نسبت به این میراث مشترک اقدامات قابل توجهی را به برسانند و در مواردی به‌طور کامل و به‌صورت انحصاری مالکیت فرهنگی این میراث تمد تصاحب کرده‌اند. در چنین شرایطی، دو هدف در دیپلماسی فرهنگی در این خصوص ه است؛ ایجاد گفت‌وگوهای فرهنگی درون‌تمدنی تا در پی این گفت‌وگوها، سهم مناسب از میراث فرهنگی در اختیار همگان قرار گیرد. دوم ایجاد ارتباط قوی میان میراث تاریخی گذشته عرصه جهانی تا به شناخت بهتر و خوب‌تر از این میراث تمدنی و تعلقات جغرافیایی و فره آن حاصل شود. این متغیرها متأسفانه در این چند سال نیز حاصل نشد و عدم اهتمام لا



مماسی فرهنگی موجب تداوم آن و فاصله میان امروز و گذشته گردید و بخش اعظم از آن به میراث تاریخی و میراث تاریخی به یغما رفت.

افغانستان کنونی به لحاظ جغرافیایی - تاریخی واجد اهمیت است. این بخش از سرزمین‌های مفت شرقی، مهد تمدن‌های بزرگی بوده است. خراسان به عنوان مهد علم و تمدن، یکی از زده‌های بالنده تمدن اسلامی در زمان خلافت اسلامی بوده و بخش‌های عمده از سرزمین‌های مفت شرقی هم‌اکنون در افغانستان واقع شده است. دانشمندان بزرگ و نامداری نیز به این زده سرزمینی تعلق داشته‌اند که هر کدام در تاریخ تمدن اسلامی شأن و منزلتی را به خود صاص داده‌اند. ابونصر فارابی، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، ابوسهل بلخی، بوعلی سینا، سنایی غزنوی، ناصر خسرو بلخی، ابوریحان بیرونی، خواجه عبدالله انصاری و... برترین رها در تمدن اسلامی هستند که بی‌نیاز از معرفی در این مقاله است. آنچه اهمیت دارد، این است که از منظر تاریخی دولت‌های افغانستان نتوانسته‌اند میان این بالندگی تمدنی تاریخی وضعیت امروز فرهنگ و جامعه در افغانستان، ارتباط برقرار کنند. در فقدان چنین ارتباطی که هر کدام از این دانشمندان و حلقه‌های شکوه‌مند تاریخی، با سرزمین و مردم افغانستان نی فاصله گرفته و یک غیریت‌سازی تاریخی شکل گرفته است. دژ پرتو چنین غیریت‌سازی که آن مجد و عظمت تمدنی تاریخی به یغما رفته و هر کدام از دانشمندان خراسان اسلامی، دولت‌های همسایه تعلق گرفته است.

## ۶. پیشنهادها

مبتنی بر وجود چالش‌ها در دیپلماسی فرهنگی افغانستان، پیشنهادهای برای رفع این چالش‌ها شرح می‌شود که در ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرند.

### ۱-۶. راه‌اندازی مدیریت فرهنگی

افغانستان در حوزه فرهنگی کشور پیرامونی است. این جایگاه، موجب آسیب‌پذیری افغانستان در حوزه فرهنگی و سیاسی فراهم نموده است. به نظر می‌رسد هم‌اکنون ایجاد یک مدیریت فرهنگی در چارچوب وزارت امور خارجه موجه باشد. این مدیریت معطوف به سه هدف کلان است: نخست، شناسایی واحدهای فرهنگی نامتجانس با وضعیت فرهنگی و سیاسی افغانستان،



«در جامعه متنوع افغانستان وجود فرهنگ سیاسی تساهل مدار و کثرت گرا، به عنوان مبنای هرگونه تعامل و ارتباط، از اهمیت برخوردار است. چنین فرهنگی به عنوان فرهنگ پایه، نیازمند وجود راهبردهایی است که رسیدن به این وضعیت را تسهیل کند. بر این اساس، تدوین راهبردها از تمهیدات لازم در دیپلماسی فرهنگی است.»

“

علی‌الخصوص کانون‌های بنیادگرایی دینی، برای دور نگهداشتن نسل جدید فرهنگیان از مراکز. این مدیریت در خصوص کانون‌های فرهنگی بنیادگرا بایست بتواند هم مانع ورود جدید به این گفتمان‌های فرهنگی شود و هم اقدامات فرهنگی لازم را مواجهه با آنان بتواند فراهم نماید. دوم، نقش فعال در بازسازی هویت تاریخی ایفا کند و به ارائه تصویر واقعی از تاریخ این سرزمین مدد رساند. افغانستان کنونی به جایگاه مناسب تاریخی خود نایل شود. سوم، استفاده از شرایط موجود بین‌المللی برای برقراری رابطه میان فرهنگ و عقلانیت که پرتو چنین ارتباطی، سطح تعارض‌ها کاهش یافته و تسامح و تساهل فرهنگ در کشور جایگاه خود را باز یابد.

## ۶-۲. بهره‌گیری از ظرفیت منابع انسانی

به نظر می‌رسد علوم سیاسی و مطالعات روابط بین‌الملل حداقل در سه فراگیری دانشجویان (نه در سطح پژوهش) از حوزه‌های نسبتاً بالنده افغانستان امروز باشد. فارغان دوره‌های تکمیلی و اساتید این فرع تحصیلات هم قابل توجه است. افزون بر آن، در روند جدید (تحولات پس از کنفرانس بن)، جمعیت قابل توجهی از دانشجویان در بیرون از افغانستان مشغول تحصیل هستند. دیپلماسی می‌توانست میان سیاست خارجی و نقطه نظریات این جمع متخصص روزنه‌ها را ایجاد کند و از این ظرفیت منابع انسانی در علمی‌شدن سیاست خارجی و تحکیم پایه، فرهنگی آن بهره‌مند شود. در واقع، استقبال وسیع از تحصیلات مدرن، روزنه امید در سیاست خارجی افغانستان است. دانشجویان خارجی ظرفیت خوبی برای معرفی کردن شایسته‌ها در افغانستان هستند و همین امر می‌تواند موجب شکوفایی دیپلماسی فرهنگی شود.

## ۶-۳. تدوین راهبردهای علمی فرهنگ جامع و تساهل‌گرا

سیاست خارجی افغانستان بایست بتواند میان محیط سیاسی، اهداف و نیروهای فرهنگ سازگاری ایجاد کند. این مهم زمانی حاصل می‌شود که در یک رویکرد علمی و نظام راهبردهای مشخصی در دستگاه دیپلماسی تعریف شود. نیروهای فرهنگی افغانستان بایست همان ابتدا به‌طور واضح بدانند که اولویت‌های فرهنگی افغانستان کدام‌اند و در میان انواع





تئولوژی‌های موجود دولت افغانستان از کدام رهیافت فرهنگی تبعیت و یا کدام‌یکی را ترجیح دهد. در جامعه متنوع افغانستان وجود فرهنگ سیاسی تساهل‌مدار و کثرت‌گرا، به‌عنوان مبنای گونه تعامل و ارتباط، از اهمیت برخوردار است. چنین فرهنگی به‌عنوان فرهنگ پایه، نیازمند خود راهبردهایی است که رسیدن به این وضعیت را تسهیل کند. بر این اساس، تدوین راهبردها تمهیدات لازم در دیپلماسی فرهنگی است. راهبردهای معطوف به اهداف دیپلماسی که با یک راه رنالیستی و پراگماتیست، ظرفیت‌های موجود را به توانمندی‌های بالفعل در سیاست خارجی بدل کند.

## نتیجه‌گیری

سیاست خارجی افغانستان شدیداً به روزمره‌گی گرفتار است. میان سیاست خارجی مبتنی علم و تجربه فاصله بسیار است. افق‌های سیاسی و فرهنگی روشنی در سیاست خارجی افغانستان مشاهده نمی‌شود و اصولاً متولیان سیاست خارجی بازیگران فعالی در حوزه دیپلماسی نیستند. دیپلماسی فرهنگی ذیل این روزمره‌گی قرار گرفته و نتوانسته است اهداف سیاست خارجی افغانستان را تأمین کند. در چنین وضعیتی، متولیان دیپلماسی فرهنگی مشخص نیست راهبردهای مشخصی نیز وجود ندارد. افغانستان امروز پایست میان بن‌مایه‌های تمدنی این محد جغرافیایی ارتباط برقرار کند و شناخت بهتری از افغانستان به بیرون عرضه بدارد؛ در یک ایند تعاملی با جهان مدرن، پالایش فرهنگی انجام دهد و موجب اصلاحات در اندیشه و کنش سیاسی را فراهم کند. در افغانستان رسیدن به یک عقلانیت سیاسی مبتنی بر فرهنگ سیاسی اصل‌گرا، تکثرپذیر، چندفرهنگی و متنوع، از اهمیت برخوردار است و دیپلماسی فرهنگی برای کوفانمودن چنین فرهنگی می‌تواند نقش تسهیل‌کننده داشته باشد. تمهیدات اجتماعی چنین وضعیتی تا حدودی فراهم است و این دستگاه دیپلماسی کشور است که این ظرفیت‌های بالقوه به توانمندی‌های بالفعل مبدل نماید. بر این اساس، ایجاد یک مدیریت دیپلماسی فرهنگی در ارچوب وزارت خارجه لازم است؛ مدیریتی که از ظرفیت‌های منابع انسانی موجود بهره‌برداری ده و متناسب با اهداف دیپلماسی فرهنگی، راهبردهای لازم را تدوین کند. چنین پیشنهادی ملاً رویکرد واقع‌گرا و عملگرانه دارد؛ چون از یک طرف منابع انسانی آن فراهم است و از ی دیگر در افغانستان کنونی تعامل فرهنگی با دنیای مدرن فراینده است و همین امر موجب اصل هدفمند متقابل را فراهم می‌کند. این داد و ستد فرهنگی از یک سو موجب اصلاح فرهنگ







سیاسی در افغانستان می‌شود و از سوی دیگر شناخت بهتری از افغانستان را در بیرون از کشور عرضه می‌کند.

## منابع

۱. خانی، محمدحسن (۱۳۸۴)، «دیپلماسی فرهنگی و جایگاه آن در سیاست خارجی کشورها»، فصلنامه دانش سیاسی، دوره اول، شماره ۲.
۲. خزاعی، زهرا و آذر محمدوندی (۱۳۸۸)، «تأثیر دیپلماسی فرهنگی بر منافع ملی کشورها» مجله مدیریت فرهنگی، سال سوم، شماره ۶.
۳. شیلر، هربرت (۱۳۷۷)، وسایل ارتباطی جمعی و امپراتوری امریکا، ترجمه احمد عابدینی، تهران، نشر سروش.
۴. صالحی امیری، سید رضا و سعید محمدی (۱۳۹۵)، دیپلماسی فرهنگی، تهران، نشر ققنوس.
۵. کاظمی، علی اصغر (۱۳۶۹)، نقش قدرت در جامعه و روابط بین‌الملل، تهران، نشر قومس.
۶. میلسن، ژان و همکاران (۱۳۸۸)، دیپلماسی عمومی نوین، قدرت نرم در روابط بین‌الملل، ترجمه رضا کلهر و سید محسن روحانی، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق.
۷. نای، جوزف (۱۳۸۲)، کاربرد قدرت نرم، ترجمه سید رضا میرطاهر، تهران، نشر قومس.
8. Cummings, Milton C. (2003), Cultural Diplomacy and the US Government: A Survey, Washington DC, Centre for Arts and Culture.
9. Malone, Gifford D, (1988), Political Advocacy and Cultural Communication: Organizing the Nation's Public Diplomacy, US: University Press of America.
10. Ninkovich, Frank, (1996), U.S. Information Policy and Cultural Diplomacy, Foreign Policy Association.